

اسارت فرهنگی در تنگنای تعصب

در این اواخر یک تعداد از وطنداران در اثر کنجکاوای ویا بطورکنایه و حتی مغرضانه توسط تیلفون ای میل و فیس بک مینویسند که در صورتی که من به قوم پشتون ارتباطی ندارم چرا تخلص " اشرف زی " را استفاده میکنم قبل از اینکه در مورد تخلص " اشرف زی " توضیحات ارائه نمایم بانیست خاطر نشان سازم که زبان من فارسی است ولی هیچ زبان دیگر را رد نمی کنم ووزبان های دیگر را بی مقدار نمی شمارم من افغان استم وکشور ما که از اقوام گروه وتبار های مختلف وبه زبان های مختلف صحبت میکنند به همه ایشان حرمت قایلیم وهیچگاه نزد من مانند برخی از شهروندان در تنگنای تحجر گرائی وتعصب قومی و قبیولی محصور نمانده ام .

در هفته نامه امید شماره 813 مقاله داکتر صاحب حمید هادی ونوشته ژورنالیست شهپر وبا تجربه وطن ما آقای سیدفقیر علوی تحت عنوان " بورسهای تحصیلی وضبط احوالات نقش دولت در انحطاط معارف" نشر شد و نویسنده های محترم واقعات وپیش آمد های تاثر کننده دور اختناق وبی عدالتی های رژیم برسر اقتدار آنوقت را یاد آور شده واز بی عدالتی های که بر این دونویسنده گذشته بود یاد آور شدند ومن هم به ارتباط همین موضوع مقاله ای را تحت عنوان " اسارت فرهنگی " به نشر رسانیدم و

به تأیید از نوشته های محترم داکتر صاحب حمید هادی ودانشمند محترم آقای علوی من هم خاطره تلخی از رژیم بر سر اقتدار آنوقت داشتم که با خوانندگان هفته نامه امید آنرا در میان گذاشتم که در این نوشته قسمت همان مقاله را به نشر میرسانم تا توانسته باشم حس تجسس وکنجکاوای یک عده از وطنداران را به ارتباط تخلص " اشرف زی " فروبشانم .

بعضا کردار ویا پنداری در جریان زندگی انسان اتفاق میافتدو بخصوص اگر واقعه ویا یک پیشآمد ناراحت کننده باشد که احساس یک شخص را جریحه دارسازدو باوجود گذشت سالهای متمادی خاطره تلخ با تمام جزئیات آن در حافظه انسان چنان نقش می بندد که فکر میشود این خاطره به تازگی ها بوقوع پیوسته است.

عموی بزرگ این جانب سید ابراهیم سید کاغذ در اثریک دسیسه حکومت وقت به اسارت گرفته شد (درمورد این توطئه و اسارت گرفتن سید ابراهیم سید کاغذ چندین مقاله توسط این جانب رسانه های چاپی به نشر رسید است) و مزید بر آن اسامی سائیراعضای فامیل درنزد ریاست ضبط احوالات در یک لست سیاه درج و همه تحت نظارت حکومت آن وقت بودیم واعضای فامیل که در خارج از کشور بودند از ترس آنکه مبادا در بند کشیده شوند بداخل مملکت آمده نمی توانستند ودر داخل افغانستان هم اعضای فامیل ممنوع الخروج بودند .

من که هنوز به مکتب نجات متعلمی بودم سعی داشتم که جهت تحصیل به کشور آلمان که قبلاخواهر وبرادرم در آلمان اقامت داشتند زمینه تحصیل را برای من نیز در آن کشور آماده نموده بودند وبرای اخذ پاسپورت از ولایت کابل مراجعه ولی قبلاً بانیستی فورمه ها را به اصطلاح خانه پوری وانرا به چهارده ناحیه کابل وشعبات تحصیلی وجنائی جهت بررسی رسانیدم وبعداز تکمیل آن بالاخره فورمه ها را به مدیریت پاسپورت تسلیم نمودم و بعد ازمدت تقریباً سه ماه مکمل انتظار بالاخره روزی مدیر پاسپورت بمن گفت که درخواست پاسپورت

شما از جانب ریاست ضبط احوالات رد شده و قرار معلوماتی که ریاست ضبط احوالات به اختیار ما گذاشته اند اعضای فامیل شما از افغانستان ممنوع الخروج گردیده چاره دیگر نبود به جز اینکه از این تصمیم خود صرف نظر نموده و بدرس خود در مکتب نجات ادامه بدهم .

بعد از فراغت تحصیل از مکتب نجات روی یک تصادف در تقسیمات جبری محصلین به فاکولته های مختلف بدون در نظر داشت استعداد و علاقه محصل که توسط وزارت معارف صورت می گرفت به فاکولته حقوق و علم سیاسی معرفی شدم . سال اول رادر فاکولته حقوق تکمیل و در ابتدای سال دوم بانیست شقوق تعیین میگردید و فاکولته حقوق در آنوقت سه شعبه داشت ، شق اداری ، شعبه دیپلوماسی و شعبه اقتصادی و در شروع سال دوم تدریسی فورمه ها جهت تعیین شقوق توزیع و اینجانب در فورمه خویش شق دیپلوماسی را انتخاب نمودم و بعد از گذشت دوماه روزی یکی از کارکنان فاکولته به صنف داخل و نام مرا بطور بلند صدا زد و گفت که معاون فاکولته میخواهد باشما صحبت کند .

معاون فاکولته حقوق و علوم سیاسی آقای حمید اله خان پسر علی محمد خان معاون صدرات وقت بود ، گرچه فاکولته حقوق رئیس داشت ولی حمید اله خان با قدرت تر از رئیس و تصامیم نهائی در فاکولته توسط وی گرفته میشد . (حمید اله خان چندی قبل در ویرجینیا در گذشته ، روح روان وی شاد باشد.)

اندکی بعد در دفتر معاون فاکولته حقوق حاضر شده و خود را معرفی نمودم ، حمید اله خان عقب میز کار خویش نشسته و سر را بالا نمود و اظهار داشت که: " آقای محترم شما در نوشتن فورمه خویش مرتکب یک اشتباه شده اید که باید تصحیح شود" ، فورمه را که روی میز وی قرار داشت در یک سطر آن با نوک قلم خویش اشاره کرد که در این سطر شما شق خود را دیپلوماسی تعیین نموده اید و من در جواب گفتم که معاون صاحب محترم اشتباه نیست و من علاقه به شق دیپلوماسی دارم و میخواهم که در این رشته تحصیل کنم ، لبخند کنایه آمیز بر لبان اش نقش بست و در جواب گفت که شق دیپلوماسی برای کسانی است که مورد اعتماد دولت باشند ! من که این کلمات را شنیدم با تأثر عمیق در جواب گفتم که معاون صاحب محترم من ویا فامیل من کدام حرکت ویا جنایتی را مرتکب نشده ایم که اعتماد دولت را از دست داده باشیم من هم افغان هستم و افغانستان زادگاه من است و میخواهم که به کشور خود از این طریق خدمت کنم ولی او حرف مرا قطع نموده و با لحن آمرانه بمن گفت که در این مورد من نمی خواهم با شما بحث کنم و اگر کدام شکایتی دارید لطفاً به وزیر معارف ویا رئیس پوهنتون مراجعه کنید و بعد خودش به قلم خویش کلمه دیپلماسی را خط کشید و در بالای آن اداری نوشت .

از دفتر معاون خارج شدم و این پیشآمد چنان بر روح من تأثیر ناگوار کرد که فکر کردم که به اصطلاح از آسمان ها دارم بر زمین افتادم .

تقریباً سه ماه بعد از این واقعه رشته اقتصادی از فاکولته حقوق جدا و بشکل یک فاکولته مستقل تاسیس شد و روزی در محوطه فاکولته حقوق با آقای داکتر سرابی برخوردی که تازه از اطریش برگشته و به حیث رئیس نو تاسیس فاکولته اقتصاد تعیین گردیده بود به من گفت که چون ما با دو یونیورستی بن وکلن آلمان قرار داد توأمیت را امضا کردیم ویک تعداد از استادان آلمانی برای تدریس عنقریب بفاکولته اقتصاد می آیند و داکتر سرابی بمن پیشنهاد نمود که چون خودت فارغ التحصیل مکتب نجات و به لسان آلمانی بلد هستی میتوانی که شق خود را تبدیل کرده بفاکولته اقتصاد راجستر شوی و اگر نتیجه نمرات تحصیلی شما خوب بود چانس آن موجود است که در کدر فاکولته اقتصاد نیز انتخاب شده و بعد از یک الی دو سال دیگر برای تحصیلات عالی به آلمان بروی . پیشنهاد داکتر صاحب سرابی خوش آمد و روز دیگر نزد

معاون فاکولته حقوق مراجعه نموده ودر خواست تبدیلی خویش را از فاکولته حقوق به اقتصادتقدیم نمودم که وی بلادرنگ وبخوشی در پای درخواست من امر تبدیلی مرا نوشت . در همان سال دوم تعلیمی چانس دیگری برایم میسر شد که باز هم تقاضای اخذ پاسپورت من از جانب ریاست ضبط احوالات رد شد.

ماجرای رد شدن اخذ پاسپورت را از جانب ریاست ضبط احوالات برای یکی از دوستان نزدیک من , شادروان آقای سید حبیب اله بهجت که شخص مطبوعاتی کشورنیز بود ودر فاکولته اقتصاد در یک صنف مصروف تحصیل بودیم تعریف نمودم و او مرد ظریف ومعقولی بودو در جواب گفت که اگر میخواهی که اجازه پاسپورت از جانب ضبط احوالات برایت صادر شود بهتر است که درانتخاب اسم فامیلی ات تجدید نظر کنی ودر آن وقت اسم فامیلی من سیدکاغذ بود و من به شوخی گفتم که کدام تخلص بخصوص که مطابق به ذوق ریاست ضبط احوالات باشد برایم داری ؟ در جواب گفت که نام بخصوص ندارم ولی یک پیشنهاد دارم : گفتم بفرما ! او با لبخند گفت که همه میدانند که نام پدر کلان تو سید کاغذ است ولی نام پدرجد تو چه است ؟ گفتم سید اشرف ! در جواب گفت عنوان " سید " را بیانداز ودر اخیر نام اشرف کلمه " زی " را اضافه کن که اشرف زی شود واو به شوخی اضافه نمود که بالین نام جدید ضبط احوالات حتمی گول خواهد خورد ودیگر درخواست پاسپورت تو رد نخواهد شد پیشنهاد وی خوشم آمد واسم فامیلی ام را طوری که آقای بهجت گفته بود تغییر دادم و تغییر اسم فامیلی به اصطلاح کمک نمود و سال دیگر که از فاکولته اقتصاد بدرجه عالی فارغ التحصیل شدم وبه کدر تدریسی فاکولته اقتصاد انتخاب گردیدم تغییر اسم فامیلی به اشرف زی بعد ها در گرفتن چانس تحصیل به آلمان وگرفتن پاسپورت برایم کمک نمود.

با تاسف عمیق که تعصبات قومی , زبانی , مذهبی در افغانستان نتنها در بخش فرهنگی بل در بخش اجتماعی وسیاسی با شدت هرچه تمامتر ازجانب اولیای امور تطبیق میشد واین بی عدالتی ها ونارسائی های رهبران قدرت طلب بود که عقده های تبعیضی وحس بدبینی را دربین ملت ما تزریق نمودو نتیجه این پالیسی های ضد مردمی وضد انسانی گروپ بر سر اقتدار بود که کشورما به سوی بدبختی وبیچارگی سوق داده شد .